

هو العليم

بحث در مسئلہ اجزاء و ترتیب احکام (۲)

سلسلہ دروس خارج اصول فقہ - برائت - جلسہ

صد و شصت و ہشتم

استاد

آیت اللہ حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس اللہ سرہ

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مراتب حکم: مرتبه ملاکات

بحث در مسئله اجزاء و ترتب احکام بود. عرض شد که مرحوم آخوند مراتب احکام را در چهار مرتبه تصویر می‌کند؛ مرتبه اول مرتبه ملاکات است؛ یعنی در مرتبه‌ای که برای نفس حکم و تعلق حکم بر موضوع این ملاک وجود دارد؛ یعنی برای وجوب یا حرمت یا استحباب یا کراهت یا اباحه، ملاک وجود دارد و ملاک به معنای مصلحت یا مفسده است. به عبارت دیگر ملاک به معنای وجه معتبر عقلی است؛ که حالا آن وجه معتبر عقلی یا اعتبارش عند الشارع است و عقل آن اعتبار را به عنوان وجه عقلی محسوب می‌کند یا آن اعتبار عند العقل است، فرق نمی‌کند چون در هر صورت برای عقل در هر دو مسئله ملاک وجود دارد و حکم شارع هم عند العقل واجب الاتباع است؛ چون عقل حکم شارع را دارا و واجد مصلحت ملزمه می‌داند، ولو اینکه خود عقل

ادراک مصلحت ملزومه یا مفسده ملزومه را نکند، اما چون حکم شارع را منبعث از مصلحت ملزومه می‌داند؛ لذا خود عقل حکم به وجوب اتیان و حرمت مخالفت می‌کند.

این از باب انطباق حکم عقل با حکم شرع است؛ یعنی در باب انطباق حکم عقل با حکم شرع و همین‌طور حکم شرع با حکم عقل، این مسئله در اینجا از این ناحیه مورد بحث قرار می‌گیرد، نه اینکه عقل به تمام مصالح و مفاسد نفس‌الأمریه اطلاع و احاطه پیدا می‌کند این‌طور نیست؛ یعنی دلیل و برهان برای انطباق و تطبیق حکم عقل با شرع این است که یا خود عقل احاطه نفس‌الأمریه بر مصلحت و مفسده دارد یا از باب اینکه احکام شارع احکام منطبق با نفس‌الأمراست و اعتباری صرف نیست؛ از این باب که احکام شارع احکام منطبق با فطرت و منطبق با تکوین است، قطعاً این حکم شارع منبعث از ملاک و مصلحت و مفسده نفس‌الأمریه است. از این باب آن‌وقت نتیجه این دلیل و برهان این‌طور می‌شود که «کَلِّمًا حَكْمَ بِهِ الشَّرْعَ حَكْمَ بِهِ الْعَقْلَ» است. حالا

در بعض اوقات خود عقل اطلاع بر آن مصلحت و
مفسده ندارد و این اشکالی ندارد؛ چون عقل در یک
محدوده‌ای حرکت و سیر دارد و احاطه بر همه
مصالح ندارد و الاً احتیاج به انزال کتب و ارسال رسل
نبود. خب این مطلب اول بود که این عالم، عالم
ملاکات و عالم مناطات است.

اشکال بر دخول ملاکات در مراتب حکم

مرحوم آخوند این را جزو مراتب احکام ذکر
کردند ولیکن بعضی‌ها این را خارج از مرتبه احکام
ذکر می‌کنند و می‌گویند: حالا اینکه یک حکمی
فی حدّ نفسه دارای مصلحت هست و بر یک
موضوعی مصلحت یا مفسده مترتب است، غیر از
انشاء حکم است و با انشاء حکم تفاوت دارد. چون
مقام انشاء مسبوق به مقام تصور است، مقام انشاء
مقام تصدیق به الزام است، مقام ملاک مقام تصور
است و مولا، نه تنها شارع، بلکه هر مولا از موالی
وقتی که یک حکمی را انشاء می‌کند این به معنای
یک تصور بدوی و لحاظ مصالح و مفاسد مترتب بر
حکم است؛ اول او را تصور می‌کند و بعد انشاء
می‌کند.

بنابراین لحاظ مصالح و مفاسد خارج از حکم است و حکم عبارت از ایجاد فعل اعتباراً در عالم و در وعاء ذهن است وقتی که مولا به مخاطب می‌گوید: **إِضْرِبْ**، این **إِضْرِبْ** یعنی آن ضرب را اعتباراً در وعاء ذهن و وعاء نفس انشاء و محقق می‌کند و آن کلام یا اشاره یا کتابت است، آنچه که در عالم خارج بروز و ظهور دارد حکایت از آن کلام نفسی می‌کند و حکایت از تحقق آن امر خارجی می‌کند این کلام به معنای این است و الاّ نه‌اینکه با لفظ بخواهد محقق کند، اولاً بلاول در ذهن و در عالم نفس این مسئله را محقق کرده است شما وقتی که می‌گویید: **بِعَثْ هَذَا بِهَذَا**، یعنی در وعاء نفس و در وعاء ذهن این تبادل عوض و معوض محقق شد. این معنای انشاء است.

حالا با چه لفظی این معنا را به مخاطب القاء کنید؟ یا با لفظ القاء می‌کنید یا با اشاره، - اشاره آخرس - یا با کتابت؛ ولی در هر صورت لفظ در اینجا خودش موقع و مكوّن و محقق نیست، آنچه محقق است نفس شماست و نفس شما می‌آید در عالم

انشاء آن امر خارجی را در عالم اعتبار محقق می کند.
فرض بکنید این ساعت اینجاست و در مقابلش هم
یک کتاب هست، این ساعت اصلاً یک امر عینی
خارجی است و آن کتاب هم امر عینی خارجی است،
این ساعت در ملک من است و کتاب در ملک
شماست، شما این را در عالم اعتبار در نفستان جایش
را عوض می کنید وقتی که می گوید: **بَعَثْ هَذَا بِهَذَا**
دیگر تعلق نسبت به این ساعت منتفی شد. تا الآن
تعلق بود و الآن دیگر منتفی می شود؛ آن وقت در
نتیجه تعلق به کتاب برای شما پیدا می شود. عکسش
همین طور است؛ تعلق شما به کتاب منتفی و تعلق به
ساعت برای شما حاصل می شود. این معنای انشاء
است.

در نکاح هم همین طور است؛ وقتی در نکاح زن
می گوید که **زَوَّجْتُکَ نَفْسِی** معنایش این است که
من باب مثال این امر عینی خارجی که زید است و آن
امر عینی خارجی که زینب است و دو متر باهم فاصله
دارند، این اینجاست و آن هم آنجاست، به واسطه این
زَوَّجْتُکَ نَفْسِی و **قَبِلْتُ** که طرف قبول می گوید، این
عدم تعلق بین زید و زینب مبدل به تعلق شد؛ یعنی

این دو متر فاصله آمد و هیچ شد. این بحث خیلی مهمی است!! بعد در عالم اعتبارات، احکام حاکم که چطوری حاکم حکم کند در وعاء، این مباحث مهمی است که در آن مسئله و لائی و این حرف‌ها هست در آنجا مورد بحث قرار می‌گیرد که در عالم خارج امری واقعی نمی‌شود، در عالم خارج یعنی وجود عینی خارجی در واقعی هیچ تغییر و تبدلی در آن نیست. این زید در اینجا در وجود عینی خارجی هست مثلاً هفتاد کیلو وزنش است و این زینب من باب مثال شصت کیلو، شصت و پنج کیلو - قاعدتاً نرمالش چقدر است؟! من نمی‌دانم! - است. این دو امر عینی خارجی باهم هیچ ارتباط ندارند! یک وجودی در اینجا پیدا می‌شود به نام وجود ذهنی، آن وجود ذهنی است که همه مسائل روی او قرار می‌گیرد، انشاء تعلق به وجود ذهنی می‌گیرد، بیع تعلق به وجود ذهنی می‌گیرد، نکاح تعلق به وجود ذهنی می‌گیرد، صلح تعلق به وجود ذهنی می‌گیرد، طلاق تعلق به وجود ذهنی می‌گیرد، تمام اینها فقط به وجود ذهنی تعلق می‌گیرد و اصلاً در عالم خارج قضیه‌ای انجام

نمی شود.

به واسطه نکاح که زید از هفتاد کیلو، هفتاد و پنج کیلو نمی شود، البته بعداً ممکن است بشود در عرض یک ماه هفتاد و پنج کیلو بشود؛ ولی در هنگام و در وقت اجرای صیغه این هیچ تغییری پیدا نمی کند! این انشاء به این کیفیت است که در انشاء یک تصور قبلی برای مولا نسبت به حکم پیدا می شود، حکمی را که مولا می کند مترتب بر تصور قبلی است یعنی حکم مولا مسبوق به تصور است و وقتی مرحله تصور به مرحله جزم و اراده رسید آن موقع مولا حکم می کند. این در مورد مولا صحیح است.

بنابراین ما در باب احکام و ملاکات احکام می توانیم این اشکال را بر مرحوم آخوند وارد کنیم که مرتبه ملاکات و مرتبه مصالح و مفاسد جدای از مرتبه انشاء است. لعل اینکه مولا نخواهد حکم کند مثلاً درعین حال که مولا عالم بر مصالح و مفاسد است حکم نمی کند! الآن مولا عالم بر مصلحت اکرام علماء در شب جمعه است؛ ولی به غلامش نمی گوید که برو علماء را دعوت کن درعین حال که این تصور وجود دارد و مصلحت وجود دارد و تمام مقتضیات

هست، درعین حال انجام نمی دهد. این مرتبه ملاک و مرتبه ادراک مصالح و مفاسد، سوای مرتبه حکم است و مرتبه حکم مترتب بر مرتبه انشاء است.

بررسی اشکال: صحت نسبت به انشاءات

متعارف و بطلان نسبت به احکام شرعیه

این اشکال که محشّین بیان کردند نسبت به انشاءات متعارف صحیح است. چرا؟ چون انشاء و احکام متعارف عرفی از موالیان عرفی، احکام اعتباری است نه اینکه احکام واقعی است؛ رفع و وضع این احکام به دست موالی است. خب اگر آن مولا تصور این مصلحت را یا مفسده را بکند بعد جزم هم برای او پیدا بشود حالا مختار است در اینکه انشاء کند یا انشاء نکند، این دیگر در اختیار اوست. این همه افراد که من باب مثال عالم به مصالح هستند و اتیان نمی کنند، برای چیست؟! دلشان نمی خواهد! شخص می داند که صلاة مصلحت ملزمه دارد ولی نماز نمی خواند، می داند که صوم مصلحت ملزمه دارد و مخالفتش مفسده موبقه دارد ولی روزه نمی گیرد!

تلمیذ: مصلحت داشت امر هم باید داشته باشد.

استاد: ما داریم در مورد عرف صحبت می‌کنیم.

الآن اشکالی که بر مرحوم آخوند هست را می‌خواهیم بر مبنای عرفی امضاء کنیم. از نقطه نظر ادراک مصالح و مفسد نفس‌الأمریه - این بحث خیلی مهمی است که من الآن دارم مطرح می‌کنم و این در همه مسائل اصولی، فلسفی، تربیتی و اخلاقی می‌آید! مسئله انطباق تشریع با تکوین که مطرح کردیم در اینجا این کاربرد بسیار زیادی در موارد مختلف دارد - و از نقطه نظر احکام و انشاءات متعارف عرفی این اشکال بر مرحوم آخوند وارد است، به جهت اینکه ممکن است مولا **فی کثیر من المواقع** ادراک مصالح را بکند قطعاً، اما حکم به آن موضوع نکند. دلش نمی‌خواهد حکم کند من باب مثال اکرام علماء در لیلۃ الجمعة مصلحت ملزومه دارد و می‌داند که اگر اکرام نکند ممکن است چیزی واقع بشود تشّت و اختلافی واقع بشود؛ ولی درعین حال اکرام نمی‌کند! مولا می‌داند اگر این عبارت و انشاء و اعلامیه را صادر بکند چقدر مفسد ممکن است به وجود بیاورد، درعین حال صادر

می‌کند؛ یعنی این احکام مترتب بر تصور نسبت به مصالح و مفاسدی است که آن مصالح و مفاسد قبلاً اذعان شده است، اما درعین حال مخالفت می‌کند؛ پس مقام ملاکات و مقام ترتب احکام بر موضوعات در نفس الأمر با مقام انشاء و بیان حکم تفاوت دارد. این از این نقطه نظر بود.

حالا سراغ احکام و موجبات و ملزومات شرعیه برویم؛ با آن مبنایی که ما داریم که احکامی که این احکام را شارع جعل می‌کند قطعاً این احکام باید مترتب بر موضوعات خود به‌نحو انطباق تشریع با تکوین و انطباق نفس‌الأمر و عالم تربیت، انطباق نظام تکوّن و تکوین و نظام شرع [باشد]. اگر به این کیفیت باشد آیا ممکن است که انطباق این حکم بر موضوع به‌نحو انطباق بتّی و قطعی باشد و درعین حال شارع آن را انشاء نکند؟! آیا می‌شود؟! اینکه دیگر اعتباری نیست! احکام شرعی که دیگر اعتباری نیست. من باب مثال یک حکمی مترتب بر یک موضوعی است و این حکم در وجودش مصلحت ملزومه و در مخالفتش مفسده موبقه است و

درعین حال شارع اختیاراً **عن عمد و غرض** این حکم را انشاء و جعل نکند، خب روی چه حسابی روی چه وضعی؟! اگر برای تربیت و برای مصلحت نفسیه مکلف، انشاء این حکم لازم است، شارع حق ندارد در اینجا تأخیر بیندازد و اگر برای مصلحت این مکلف، انشاء حکم لازم نیست، شارع حق تأخیر دارد. آن وقت دیگر ملاک در آنجا الزام در ترتب حکم بر آن موضوع نیست یعنی اصلاً در اینجا انفکاک بین ملاک از مقام حکم دیگر مستحیل است.

اشکال: علت تأخیر نزول احکام شرعی

چیست؟

اشکالی که به این قضیه شده است این است که می‌بینیم شارع در بسیاری از احکام تأخیر قائل شده است. فرض کنید که بسیاری از احکام در مدینه آمدند و در مکه نبودند مثل احکام حرمت زنا که در مکه نبود و در مدینه آمد، احکام حرمت شرب خمر که در مدینه آمد، بسیاری از احکام در مدینه آمدند و قطعاً ما می‌دانیم که بر مخالفت این احکام یک مفسده موبقه‌ای هست؛ اما درعین حال شارع این حکم را انشاء نکرده است. ما این را می‌دانیم و یا اینکه فرض

بکنید که بر شرب خمر قطعاً یک مفسده موبقه‌ای هست اما شارع این را به تأخیر انداخت و انشاء نکرد.

خب حالا این مطلبی که اینجا مورد نظر است و اشکالی که می‌کند بر این است که یا باید بگوییم که شرب خمر دارای مفسده نیست که این بدیهی البطلان است و دارای مفسده است یا باید بگوییم که زنا دارای مفسده نیست که بدیهی البطلان است؛ یا اینکه باید بگوییم که مقام حکم و مقام انشاء ممکن است متأخر از مقام ملاکات باشد، یکی از این دو تا است. یعنی یا ما باید مفسده را از خمر و زنا برداریم و مصلحت را از صلاة و صوم برداریم یا قائل به تأخر مقام انشاء و حکم از مقام ملاکات باشیم؛ امر ثالثی هم در اینجا ندارد. این اشکالی است که در اینجا شده است.

پاسخ اشکال

جوابی که می‌توانیم از این اشکال بدهیم این است که شکی نیست در اینکه زنا دارای مفسده است؛ شرب خمر و امثال ذلک و همین‌طور در

واجبات [مصلحت هست]؛ اما صحبت در این است که اگر قرار باشد این مصلحت و این مفسده‌ای که مترتب بر این موضوع است به نحوی باشد که آن مصلحت و مفسده، موجب نقص و موجب خلل مصالح و مفاسد شخصیه مکلف باشد؛ اگر این طور است بنابراین بر شارع جایز نیست که به تأخر بیندازد، به خاطر اینکه الآن از مکلف یک مصلحت ملزمه‌ای دارد فوت می‌شود و این مصلحت ملزمه موجب نقصی در مکلف خواهد شد، یا یک مفسده ملزمه‌ای دارد بر این مکلف مترتب می‌شود و شارع با تأخیر موجب نقص و موجب خللی در این مکلف خواهد شد، بر شارع جایز نیست.

بنابراین علاج مسئله به چیست؟ علاج قضیه به این است که ما در اینجا دو مطلب را باید مدّ نظر قرار بدهیم؛ مطلب اول - همان طوری که در بحث ارتداد در باب اختیار اشاره کردم اینجا هم اشاره می‌کنم - این است که یک وقتی می‌گوییم: بر نفس شیء خارجی یک مفسده‌ای مترتب است، من باب مثال بر خود شرب خمر یک مسئله و یک اثری مترتب است و شخص چه عالم باشد چه جاهل وقتی خمر بخورد

مست می‌شود و این مست شدن و سکر ارتباطی به علم و جهل ندارد؛ بلکه یک مسئله خارجی است. کسی که آب بخورد، چه عالم باشد و چه جاهل باشد رفع عطش می‌شود، این یک اثر خارجی است و این دیگر در اختیار او نیست و بر این هم یک آثاری مترتب است؛ فرض کنید حالا کسی خمر بخورد یک اثراتی بر جهاز هاضمه‌اش وارد می‌شود، یک اثراتی بر ریه ممکن است پیدا بشود، یک اثراتی بر کبد پیدا می‌شود اینها یک مسائلی است که دیگر در اختیار مکلف نیست؛ بر نفس فعل خارجی این اثر در اینجا مترتب است. یک وقت این طور مطرح می‌کنیم، خب در این شکی نیست که این عمل خارجی دارای یک مفسده و مصلحتی است؛ ولی یک وقتی ممکن است بگوییم که آن مصلحت ملزمه و آن مفسده موبقه صرفاً در وضعیت یک عمل خارجی در آنجا قرار ندارد؛ بلکه مطلب بالاتر از این است و او این است که این مفسده‌ای که اگر بخواهد بر این مکلف مترتب بشود باید بر مکلف به واسطه اطلاع او و به واسطه علم او نسبت به این مفسده باشد و اگر

اطلاع نداشته باشد؛ جاهلاً یا نسیاناً یا **مِنْ غَيْرِ** **اِخْتِيَارٍ** یا **كُرْهًا عَلَيْهِ** یا بدون توجه و اختیار... این اصلاً نائم است که اصلاً اختیار ندارد، این مفسده بر این نائم در اینجا مترتب نمی شود و اصلاً مفسده ای مترتب نمی شود.

بله، آن مسائل خارجی مترتب می شود؛ ضرر بر جهاز هاضمه و امثال ذلک و اینها دارد، سکر هم برایش پیدا می شود، خواب های خوبی هم شاید ببیند! ولی این مفسده ای که موجب اختلال نظام تربیتی و نظام تکاملی اوست و به واسطه آن قضیه، این حکم به حرمت آمده، این مفسده در اینجا بار نمی شود. پس در اینجا ملاک وجود ندارد. ملاکی را که ما در عالم ملاکات می گوئیم فقط صرف ترتب حکم بر نفس موضوع نیست؛ بلکه ترتب حکم بر نفس الموضوع است در صورتی که مکلف عالم باشد نه اینکه جاهل باشد و اطلاع نداشته باشد؛ یعنی آن الزام به واسطه عدم اطلاع و جهل در اینجا مترتب نمی شود.

تلمیذ: ما می گوئیم که احکام دیگری غیر از احکام وضعیه مترتب بر خود خمر است خب چرا

شارع حکم کرده است؟! چه اشکال دارد مثل نائم که بدون اختیار شراب می‌خورد، شخصی هم بدون اینکه اطلاع داشته باشد شراب حرام است همیشه شراب‌خوار باشد، چه ضرری دارد؟! مگر غیر ضرر وضعیه بر او مترتب است؟! زمانی هم که حکم نیست باز هم آن ضرر وضعیه هست.

استاد: وقتی می‌گوییم که این حکم مترتب بر نفس خمر به تنهایی نیست، منظورمان این نیست که شارع در اینجا امضاء بکند! فرض کنید که شارع حکم به حلیت خمر بکند تا وقتی که این علم پیدا کند، به عبارت دیگر ما در اینجا علم را جزء الموضوع برای ترتّب حکم نمی‌دانیم که مثلاً برای اجتناب از خبث نفس الخبث و علم به خبث برای ترتّب حکم به اجتناب است؛ لذا اگر با لباس نجس نماز خواندید، نماز درست است، چرا؟ چون جزء الموضوع محقق نشده است؛ جزء الموضوع علم به خبث است و این در اینجا محقق نیست. ما این علم را به عنوان شرط خارج از موضوع در اینجا مطرح می‌کنیم؛ نه به عنوان جزء الموضوع! یعنی ما

می‌گوییم که مصلحت بر نفس حکم مترتب است،
مفسده بر آن مترتب است متتها در اینجا به‌عنوان
خارج از موضوع، آنچه که موجب می‌شود این
شخص در اینجا برایش مصلحت یا مفسده مترتب
بشود، آن علم او نسبت به این موضوع یا علم او
نسبت به این مفسده است، آنجا آن مصلحت یا
مفسده بر این بار می‌شود، حالا به‌واسطه علم او و
همین‌طور سایر مسایل دیگر؛ فرض کنید ممکن
است یک جریان‌ات اجتماعی و یک قضایای دیگر
دست به دست هم بدهند تا اینکه آن مصلحت را
برایش ملزم کنند؛ اما ترتیب و تأثیر این قضایای
خارجیه به دست شارع هست؛ شارع کدورت را برای
خمر قرار داده است، اگر شارع این کدورت را از
خمر بگیرد خب خمر با آب چه فرقی می‌کند؟!
شارع آمده برای این نماز این اثر الزامی را قرار داده
است، اگر شارع این اثر را از این نماز بگیرد خب بین
صلاة و غیر صلاة دیگری فرقی نیست. این مسئله
است که از آنجایی که این مصلحت ممکن است که
مترتب بر این مکلف به لحاظ شرائط دیگر بشود؛
یعنی شرائط دیگر دخالت داشته باشد؛ من باب مثال

صلاة بر مکلف واجب است اما اگر این نماز بخواند شرائط بهتری را داشته باشد و احسن باشد باید به جماعت خوانده بشود؛ یعنی صلاة جماعت یک اثری را دارد که خود صلاة منفرد ندارد و **هَلُمَّ جَرًّا**.

شرب خمر فی حدّ نفسہ دارای یک اثر نفسی است اما شرب خمر در حال اکراه آن اثر نفسی را ندارد؛ یعنی شرب خمر در حال اکراه کدورت نمی آورد، شرب خمر در حال اضطرار موجب کدورت نخواهد شد، خمر خمر است فرقی نکرده ولی آن کدورتی که موجب الزام است و موجب مفسده موبقه است بر اکراه مترتب نمی شود.

تلمیذ: این طور می گوئیم: در صورتی که علم داشته باشد قوّت زیاد است در صورتی که علم نداشته باشد قوّتش کم می شود نه اینکه اصلاً مفسدهای نداشته باشد.

استاد: فرقی نمی کند شما می گوئید که قوّتش کم می شود ما می گوئیم که به حد الزام نمی رسد، ما همین را می گوئیم که اگر مفسده مفسده ملزومه ای نباشد...

تلمیذ: همان اثر وضعی‌ای که می‌گذارد همان خودش عقابش است. همین اثر وضعی که می‌گذارد آن بُعدی که پیدا می‌کند و کدورتی که پیدا می‌کند عقاب است.

استاد: ببینید ما در اینکه این جاهل است بالأخره یک تغییراتی را به‌وجود می‌آورد شک نداریم، بالأخره خمر یک تغییراتی را به‌وجود می‌آورد؛ ولی می‌خواهیم بگوییم که آن تغییرات به حد حرمت می‌رسد یا نه؟ یعنی الآن واقعاً این شخص که ناسیاً این کار را انجام داده یا **عن علم** شرب خمر کرده خداوند او را مخلصش می‌کند؟! بالأخره آیا بر او حد جاری می‌شود؟! آیا این الآن داخل در نار است؟! یا اینکه خدا او را می‌بخشد؟! این بخششی را که من دارم می‌گویم، بخشش یک امر اعتباری نیست بلکه یک امر واقعی است. اصلاً ندانستن یعنی مشمول بخشش شدن؛ چون مکره است یعنی مشمول بخشش شدن، چون مضطر است یعنی مشمول عفو شدن، لذا می‌گویم که شرائط موضوع محقق نشد. در عالم ملاک وقتی شارع این موضوع را در نظر می‌گیرد و یک احکامی را بر این موضوع بار می‌کند، حالا

حکم را بار نمی‌کند بلکه همین مقدار که این صلاة موجب رشد و ترقی مکلف است، اگر اطلاع پیدا کند الزامی است! صوم موجب رشد و ترقی مکلف است، اگر اطلاع پیدا کند و در شرائط مساعد باشد!

اطلاع مکلف و آماده بودن شرائط، شرط

دخیل در مصلحت ملزومه

حالا با توجه به این قضیه که این به عنوان اطلاع مکلف و آماده بودن شرائط برای اتیان، آیا این مسئله به عنوان شرط خارج از تحقق موضوع است؟ حالا شرط خارج از تحقق موضوع هم باشد فرق نمی‌کند؛ اما آیا شرط دخیل در مصلحت ملزومه است یا نه اصلاً این مسئله هیچ‌گونه دخالتی در مصلحت ملزومه ندارد؟ اگر دخالت در مصلحت ملزومه ندارد که خب شارع باید واجب کند، چرا واجب نکرد؟! اگر این اطلاع مکلف، عدم نسیان، تحقق شرائط اجتماعی، عدم ضیق و امثال ذلک هیچ‌گونه دخالتی در مصلحت ملزومه ندارد خب چرا شارع واجب نکرد؟! شارع از همان روز اول بعثت دفعهً واحده و لحظهً واحده تمام احکام را جعل می‌کرد! الآن این مصالح برایش به عنوان جزء الموضوع تمام است و تمام احکام

مترتب بر یک موضوعاتی هستند که در نفس الأمر و در واقع این مصلحت، مترتب بر موضوع است یا این مفسده، مترتب بر موضوع است؛ ولی صحبت در این است که آیا شرائط خارجی و اجتماعی و امثال ذلک در الزام او دخالت دارد یا دخالت ندارد؟! اگر دخالت ندارد چرا شارع نمی‌گوید؟! اگر دخالت دارد پس معلوم می‌شود آن مصلحت هنوز به مرحله الزام نرسید؛ مصلحت موجود است ولی به مرحله الزام نرسید، مرحله الزام مرحله حکم و انشاء نیست؛ بلکه مرحله‌ای است که اگر از آن مرحله بگذرد به ضرر مکلف تمام می‌شود؛ یعنی مکلف تا اینجا قدرت دارد که نگه دارد و از این مرحله به بعد دیگر این مصلحت، ملزم برای اوست.

من باب مثال جهاد بر مرئه واجب نیست ولی تا وقتی که کیان اسلام به خطر نیفتد، وقتی که اسلام به خطر افتاد می‌بینیم این مصلحت مصلحت ملزمه می‌شود و مفسده مفسده موبقه می‌شود! تا این حد! بر شیخ هرم و بر عجز جهاد لازم نیست؛ اما این تا وقتی که [کیان اسلام به خطر نیفتد]، از این بعد حکم تغییر پیدا می‌کند و از اینجا به بعد نسبت به این

مصلحت تعلق می‌گیرد؛ یعنی شرائط اجتماعی می‌آید موضوع محقق می‌کند. تا وقتی که کیان اسلام در خطر نیست بر مرأه جهاد واجب نیست، وقتی که شرائط اجتماعی ایجاب می‌کند موضوع در خارج محقق می‌شود، موضوع وجوب **جهاد علی المرأة** است این موضوع، موضوع خارجی است و وجوب هم بر سرش می‌آید.

بنابراین ما می‌بینیم که ملاکات نفس‌الأمریه با تغییر و تبدلات شرایط اجتماعی مصلحت و مفسده آنها دائماً در حال تغییر و تبدل است. در یک زمان که در زمان ابتداء وحی باشد مصلحت برای صلاة مصلحت ملزومه نیست، شما نگاه به نفس آن عمل خارجی نکنید، آن مصلحتی نیست که شرائط اجتماعی اقتضاء بکند.

بنابراین با توجه به این قضیه که اگر شرائط اجتماعی اقتضاء کند یا اقتضاء نکند اگر شخصی خودش اطلاع بر این ملاکات احکام پیدا کرد، نسبت به او ملزومه می‌شود. اگر شخصی اطلاع بر آن ملاک حکم پیدا کرد، اطلاع بر مصلحت ملزومه صلاة و

اطلاع بر مفسده موبقه شرب خمر و اطلاع بر مفسده زنا پيدا كرد آيا به صرف اينكه هنوز حرمت زنا مجعول نشده اين شخص با وجود اطلاع حق دارد زنا بكند يا نه؟! ديگر حق ندارد، چرا حق ندارد؟! چون در اينجا گفتيم كه انطباق احكام شرعى بر احكام تكوينى است. نمى شود ديگر در اينجا حكم نباشد پس ممكن است كه احكام بالنسبه به مكلفين تغيير پيدا بكند. مى خواهم بگويم كه احكام فرق مى كند و شارع در اينجا به خاطر مصالح و مفسد خارجى نمى تواند اعلان حرمت زنا را به همه بكند.

امكان تغيير حكم بر اساس حالات و افراد مختلف

ممكن است يك موضوع در هر حالى تغيير صورت بدهد؛ الآن حرام بشود بعد واجب بشود بعد مستحب بشود يعنى همين كه شرائط تفاوت پيدا مى كند نسبت به يكى واجب بشود نسبت به يكى حرام بشود. فرض كنيد كه الآن جهاد نسبت افرادى كه متاهل نيستند واجب است؛ چون وجوب جهاد عينى نيست بلكه **من به الكفايه** است و رعايت جهات متعدده موجب اختلاف موضوعات مى شود.

الآن بر افرادی که بیست ساله هستند جهاد واجب می شود؛ حالا اگر این بیست ساله شخصی باشد که **مَنْ يَتَكْفَلُ بِهِ** داشته باشد مثل پدر مریض، مادر مریض و امثال ذلک جهاد بر او واجب نیست بر بیست ساله دیگر واجب می شود. یا فرض کنید اگر شرائط عادی باشد در این شرائط بر شخصی که دارای زن و فرزند است واجب نیست فعلاً این باید برود، بعد ممکن است شرائط تغییر پیدا بکند و سخت بشود آن وقت بر شخصی که دارای زن و فرزند است واجب می شود، باز اگر شرائط سخت تر بشود به مرأه واجب می شود - خود مرئه هم افرادی دارد - تا اینکه نوبت به شیخ و پیر هرم و اینها برسد حتی به مفلوج و امثال ذلک هم برسد. می بینیم بر همه واجب است؛ همین طور به ترتیب از وجوب کم می شود و نسبت به افراد کم و زیاد می شود.

شرائط و موضوعات خارجی نسبت به هر کسی یک حکمی را ایجاب می کند؛ یعنی الآن این شخص چون دارای این شرائط است موضوع برای این حکم است، بعد وقتی شرائط تغییر پیدا کرد حکم عوض

می‌شود. حرمت شربت خمر در صدر اسلام چون شرائط اقتضاء نمی‌کرد هنوز نیامده بود؛ یعنی عدم قابلیت افراد خودش محقق موضوع است، نه اینکه بر اینها خمر حرام است اما خداوند عفو می‌کند، نه، اصلاً خمر بر اینها حرام نیست چون قابلیت ندارند. حالا اگر شخصی قابلیت داشت خب مانعی برای تعلق حکم نیست. تمام اشکال بر وجود موانع است اگر مانع بود خب حکم متعلق نیست و اگر مانع نبود حکم متعلق است. در شرائط صدر اسلام موانع وجود داشت مثل عدم قبول افراد و ضعف افراد، خب همین موجب می‌شود که آن مفسده موبقه نباشد.

وجود نوعی مدارا در نظام تربیتی اسلام

مفسده موبقه یعنی مفسده‌ای که در مخالفتش هلاکت قطعی است؛ اگر هلاکت قطعی متوجه مکلف باشد آیا شارع تأخیر می‌اندازد؟ هیچ وقت این کار را نمی‌کند. پس معلوم می‌شود که اصلاً در نظام تربیتی یک نوع مدارا و عفو هم همراه با موضوعات وجود دارد؛ یعنی به عنوان شرط خارج از موضوع، این عنوان مدارا و عنوان عفو در خارج هست و ما

همین مطلب را در بعد از تکلیف هم سریان می دهیم.
من باب مثال اگر شخصی عمل خلافی انجام داد و
پیش شما آمد و گفت که من شوهر دارم و عمل
خلافی را انجام دادم، حالا شما به او چه می گوید؟!
آیا می گوید که باید اعدامت کنند؟! می گوید:
خودت را باید اعدام کنند چرا من را اعدام کنند!
می گوید که برو توبه کن إن شاء الله خدا از سر
تقصیرات می گذرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام هم در محاکمات و در
قضاوت ها همین طور بودند؛ مثلاً زن پیش
امیرالمؤمنین می آمد و می گفت که یا علی من زنا
کردم حضرت هم می فرمود: برو برو، اصلاً اجازه
صحبت نمی داد، می فرمود: برو خدا از تو می گذرد!
بعد او خیلی اصرار می کند و برای مرتبه بعد می آید
حضرت می فرماید: مثلاً الآن حامله هستی حالا برو
حملت را بکن بینم چه می شود. حضرت اصلاً
نمی خواهد حکم را بر او مترتب کند؛ اما خودش
اصرار می کند، انگار می گوید که بیایید سنگسار و
رجم کنید، حضرت می گوید نمی خواهد رجم کنی

برو خدا **أرحم الراحمين** است و می‌بخشد اما می‌گوید که نمی‌خواهم! وقتی به این مرحله می‌رسد که دیگر خودش چند مرتبه می‌آید اصرار می‌کند آنجا دیگر حکم ملزومه می‌آید و دیگر باید مسئله به این نحو باشد.^۱

حالا صحبت در این است که این احکام وقتی که در مرحله ملاکات دارای مصلحت هستند و هیچ مانعی برای اتیان مکلف نسبت به این حکم نیست در اینجا صرف اطلاع و عدم مانع بر جریان حکم، خودش حکم انشائی می‌شود.

تلمیذ: در حقیقت باید بگوییم که مراحل احکام دوتا است: ملاکات و تنجیز.

استاد: بله، حالا یکی دیگر هم ما به آن اضافه بکنیم. مرحله علم است که همان مقام بعث و زجر باشد و بعد هم فعلیت است.

تلمیذ: در جایی که مفسده هست هلاکت هست اما هلاکت قطعی نیست؟

استاد: هلاکت دیگر نیست، چون هلاکت یعنی

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الکافی، ج ۷، کتاب الحدود، باب آخر منه، ص ۱۸۵، ح ۱.

قطعی، **هَلَكَ** یعنی نابود شد. حالا یک کدورتی پیدا می‌کند مثل اینکه شما سیگار هم بکشید بالأخره کدورت پیدا می‌کنید یا اینکه به یک عمل لهوی هم مشغول بشوید باز کدورت پیدا می‌کنید؛ حالا لازم نیست که حتماً شمشیر در سرش بخورد.

تلمیذ: بالأخره در عالم تکوین خود آن فعل یک اثر یا یک مصلحت یا مفسده فی الجمله‌ای دارد ولی به تنجیز نرسیده است لذا بعضی از بزرگان می‌گویند که ما در زمان جاهلیت نه شراب می‌خوردیم، نه بت می‌پرستیدیم، نه زنا می‌کردیم، نه ربا می‌خوردیم و...

استاد: در زمان جاهلیت هم حکم بود!

تلمیذ: شریعت نبود.

استاد: باشد، صرف اطلاع بر شریعت موجب انجام است.

تلمیذ: مثلاً ابوذر غفاری که خودش اطلاع نداشت.

استاد: پس حکم هم ندارد. مگر شریعتی قبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده بود؟ حضرت

عبدال مطلب به خاطر صرف اطلاعش بر احکام موجب می شد که خودش و افرادی که در اطرافش بودند به احکام عمل کنند.

تلمیذ: اطلاع به احکام داشتند؟

استاد: بله، بله.

تلمیذ: یا اینکه اصلاً نفس نمی پذیرفت؟

استاد: فرق نمی کند، یک وقتی نفس نمی پذیرد و

بدش می آید اما بنده هیچ بدم نمی آید اگر یک زن

خیلی قشنگی باشد و بینم زنا حلال است بدم

نمی آید، چه کسی بدش می آید؟! ما می بینیم چون

کدورت می آورد خودمان را نگه می داریم والا اگر

یک گل قشنگی باشد آیا شما بدتان می آید بو کنید؟!!

بالآخره هر کسی خوشش می آید، حالا یکی خوشش

می آید و کف نفس می کند ولی یکی کف نفس

نمی کند؛ آن یک مطلب دیگر است. اما اینکه اینها

انجام نمی دادند به خاطر این است که به ملاکات پی

برده بودند، متوجه ملاکات شده بودند.

اصلاً مگر معنا دارد که یک نفر بداند یک مفسده

یا مصلحت ملزمه یا موبقه ای دارد و کدورت پیدا

می کند اما **بینه و بین** الله عقل او حکم به جواز

مخالفت بکند؟! اصلاً مگر معنا دارد؟! اصلاً ما کاری نداریم، الآن اگر شارع نمی‌گفت که خوردن سم حرام است شما می‌خوردید؟!!

تلمیذ: جان در خطر است.

استاد: در خطر بودن جان ملزم است اما نفس در

خطر بودن ملزم نیست؟!!

تلمیذ: آن افرادی که در جاهلیت بودند و به

احکام نرسیده بودند یا همین الآن هم خیلی از احکام

اسلام اصلاً قابلیت اجرا ندارد، می‌خواهیم بدانیم آن

افرادی که دارند عمل می‌کنند بالأخره نفسشان مانند

نفس دیگران است؟! ادراک کدورت را نمی‌کند.

استاد: نه ادراک کدورت را نمی‌کند، خیلی

جزئی، یعنی نه آن کدورت ملزمه، واقعاً اگر نداند بر

او هیچ چیز مترتب نیست.

تلمیذ: ... الآن کسی که نمی‌دانسته حالا نه که

نمی‌دانسته بلکه توجه نداشته آیا قضا هم ندارد؟!!

استاد: نه، روزه فرق می‌کند؛ در مسئله روزه

مصلحت بر قضاء هم هست، یک وقتی مصلحت

صرفاً بر اتیان است اما یک وقتی این قدر مصلحت،

مصلحت ملزمه است که قضاء هم مترتب می‌شود، مگر اینکه در آن وقتی که این عمل را انجام نداده از عقل برخوردار نباشد؛ آن وقت می‌توانیم بگوییم که اصلاً مصلحت برای او نبود و مقتضی نبود. در وجوب قضاء بر حائض باینکه صوم بر او حرام است ولی چون صوم این قدر مصلحت ملزمه دارد می‌گویند که بعداً قضا کن.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد